



## قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۹۳۲ مرداد ۱۳۹۹

نوجوانان  
جامع

## سواد رسانه‌ای

### چرند و ترند

راستش غرض از تصدیق اوقات عزیزان این بود که چندی پیش در باب فواید سیب زمینی رخصت

مریم امام  
مدال آوران المپیاد  
سواد رسانه‌ای



مطالعه‌ای یافتیم و در آن حال بود که بر خاطرم گذشت ما انسان‌ها چقدر تا به حال در حق این موجود بی‌آزار و پرفایده بی‌انصافی روا داشته‌ایم! این بود که بر خود لازم دیدم تا از همین تریبون از این موجود نازنین و بزرگوار احقاق حق کنم.

مثلا شما در نظر بگیرید ما آدم‌ها به کسی که در هیچ بابی نظری ندارد می‌گوییم سیب زمینی؛ مثلا می‌پرسی برادر ارجمند یا خواهر گرامی با این تلفن همراه که در تمامی مدت شبانه روز لحظه‌ای از مقابل چشمان

شما دور نمی‌شود چه کار مفیدی انجام می‌دهید؟

جواب می‌دهند نمی‌دانم همین طوری دیگر.

یا مثلا می‌پرسی ای دوست، ای برادر، ای همخون، این مطلبی که از صبح برای هر کسی که دست رسیده ارسال می‌کنی سندی، مدرکی، سفته‌ای وصیغه‌ای چیزی دارد؟ پاسخ می‌دهند: این را در هر پیچ و کانال و گروهی دارند می‌گویند، حتما درست است.

یاف‌المثل ممکن است برای شما سوال پیش بیاید که دوست عزیز، این مطلبی که برایش قلب سرخ می‌فشاری و به قول امروزی‌ها از گذاشتن کامنت و هشتگ و استوری و امثالهم درباره‌اش دریغ نمی‌کنی رایک بار لااقل در توضیح المسائل گوگل و دو تا منبع موثق جست‌وجو کرده‌ای که ببینی حقیقتا کی سر دار است، کی پای دار است، کی پشت دیوار است و چه کسی هم به کل سر کار است!!

ولی خب احتمالا در این مواقع هم این افراد پاسخ منطقی و مقبولی برای شما نخواهند داشت. این جماعت نه تنها خودشان را از هر نوع فکر و تحلیل فارغ کرده‌اند، بلکه فی‌نفسه گمان می‌کنند هر چیز که از دهان فلان شخص یا زبان بهمان شبکه یا اصولا هر چه در عالم مجاز پخش می‌شود حکم من... است و اینان نیز رسولانی برگزیده که باید این اخبار را در کمترین زمان ممکن به سمع و نظر صغیر و کبیر برسانند.

در هر حال غرض، این حرف‌ها نیست، بنده تنها آمده بودم که بگویم نسبت دادن نام سیب زمینی به این موجودات منفعل و غیرمفید جفایی است پس شگرف به این موجود بی‌زبان و پرفایده که اگر سر تا پایش را بگردی یک نقطه خالی از خواص و فواید پیدا نمی‌کنی.

لااقل فکر می‌کنم اگر مرحوم دهخدا هم زنده بودند با بنده هم‌نظر بودند که در این دوره و زمانه خطر مخاطبان منفعل حتی از یک طرف سیب زمینی سرخ کرده مملواز نمک و سس مایونز هم هر طور نگاه بکنید بیشتراست. پس لااقل اندکی فتیله سواد رسانه‌ای را بالا بکشیم که قلب آدم تا این حد از این جفایی که بر این موجود نجیب و پرفایده می‌رود، جریحه دار نشود.



امین صدیق اکبری



بگوید که آخر سر یک روز همه دارایی و عزیزانت

را از دست خواهی داد پس بهتر است آنچه که

از خود به‌جا می‌گذاری، یاد و خاطره‌ای خوب باشد، برای همین است که ما مسلمانان هر ساله مراسم قربانی کردن را انجام می‌دهیم، اما متأسفانه برخی‌ها این کار را نه برای رضایت خدا و یاد خوب بلکه بر اثر چشم و هم‌چشمی دیگران انجام می‌دهند؛ برای محکم‌کاری هم به جای این‌که گوشت قربانی را به نیازمندان دهیم به همسایه‌ها و فامیل‌هایمان می‌دهیم، البته برخی‌ها زرتگر هستند و خدا و خرما را با هم می‌خواهند و وقتی گوشت قربانی را به فقرا می‌دهند این کار را با سر و صدا انجام می‌دهند و ۳۰۰ ساعت فیلم از این حرکت خود منتشر می‌کنند. گرچه می‌دانم گاهی لازم است برای تشویق دیگران به امر خیر، این‌گونه عمل کنیم ولی به نیست لااقل چهره آن افراد مستمند را به تصویر نکشیم.

امین محمد احدی

۱۷ ساله از تهران



از روی دلتنگی اشک می‌ریختم، جلورفتم، اورا

در آغوش گرفتم اشک ذوق بود که از چشمانم به سمت به زمین می‌ریخت، دیگر توانی در چشمانم نبود. به سمت ماشین‌های پارک شده در پارکینگ رفتیم، با همان حالت ذوق زدگی و صدای خش‌دار بعد از دکل‌ها خواندن بلند گفتم: - آقا جون با ماشین ما می‌آیید؟ - با همان حالت خستگی‌اش گفت: - آره عزیزم. - عجیب حس خوبی داشتم، برای اینکه دیگر بعد از برگشتن از مسجد می‌توانم به خانه‌شان بروم و استراحت کنم، برای خودشان، برای همان پنج‌شنبه‌هایی که هر طور شده خودم را به آنجای رساندم تا لحظه‌ای را در دفتر خاطرات دهنم ثبت کنم.

کوثر سعیدفر

۱۶ ساله از دزفول



کودک دیگری پرسید: مامان! دعای عرفه

رو کی نوشته؟ و مادر به فکر فرو رفت: اگر حسین (ع) با آن عظمت این قدر خاضعانه با خدای خود صحبت می‌کند پس ما باید چه کنیم؟ مادر دست‌هایش را بالاتر برد، انگار می‌خواست بیشتر شبیه امامش باشد... دعا داشت تمام می‌شد، مداح شروع به روضه خوانی کرد، این بار انگار سؤال‌های بچه‌ها برای مادرهایشان رنگ و بوی دیگری گرفت: اگر طفل شش ماهه امام حسین (ع) هم بزرگ می‌شد این طور سؤال می‌پرسید؟ پنجم صفر حتما خدا خیلی سرش شلوغ بوده که آن قدر زود آرزوی رقیه (س) را برآورده کرد. فرزندانشان را در آغوش می‌گرفتند و بلند بلند گریه می‌کردند. آخر دعای عرفه حال و هوای دیگری داشت... آخر در دعای عرفه خدا خیلی سرش شلوغ می‌شد...

محدثه محمدی

کرج



بی‌کرا، دشت‌های گسترده، کوه‌های بلند،

جنگل‌های انبوه، رودهای جاری، پرنده‌های خوش‌آواز، حیوانات شگفت‌انگیز و ... نعمت‌های بی‌شماری که از شمردن آنها خسته می‌شوی ولی آنها تمام نمی‌شوند، اما گاهی فکر می‌کنم بهترین نعمتی که کمتر از آن یاد می‌کنیم این است: این که خدایی داریم که در سختی به او پناه ببریم، این که در کشوری به دنیا آمده‌ایم که همه خداپرست و شیعه هستند. نعمت وجود ائمه که پناه ما در غم و سختی هستند، راستی چگونه می‌توان این همه نعمت را شکر کرد؟ به نظرم یک راه ساده و درعین حال سخت وجود داد: خوب بودن، خوب بودن، خوب بودن.

### «عید پزدادن!»

امسال به دلیل کرونا خیلی از مراسم‌ها نیز برگزار نشد و بسیاری از مردم پول حج را برای عید قربان کنار گذاشتند. در نگاه اول این طور به نظر می‌آید که همه به خاطر دلایل معنوی این کار را می‌کنند ولی باید به شما بگویم سخت در اشتباهید! به طوری که اگر درباره فلسفه این نزورات و قربانی کردن از کسی سوال کنید برخی‌ها دلیل این کار را نمی‌دانند، بعضی‌ها هم کم و بیش درباره ماجرای حضرت ابراهیم و قربانی کردن گوسفند به جای پسر ایشان اطلاعات می‌دهند و می‌گویند ما به یاد حضرت ابراهیم این رسم هر ساله را انجام می‌دهیم.

در جواب باید به این افراد بگویم مگر گوسفند‌هایمان روی دستمان مانده‌اند که یکی یکی آنها را سربیریم؟! اصلا به نظر من فلسفه قربانی کردن حضرت اسماعیل استعاره‌ای از طرف خدا بود تا به نوع بشر این را

### «ساعت ۴ بامداد پرواز جده»

ساعت ۱۲ بامداد به فرودگاه رفتیم، من، نوجوانی با صدای دور که خش‌دار شروع کردم به صلوات گرفتن از فامیل. بی‌تاب دیدن روی ماه آقا جون و مامان جون بودم، برای ما که پنج‌شنبه‌های هر هفته خانه‌شان جمع می‌شدیم و با بچه‌ها از سر و کول هم بالا می‌رفتیم سخت بود که یک ماه دوری و فراق را تحمل کنیم، ساعت ۴ بامداد پرواز جده - تهران به زمین نشست، لاغرتر شده بود و سوخته‌تر، باز با همان صدای تومخی شروع کردم به خواندن شعر خوش آمد گویی ولی از بس صدای گریه زیاد بود صدایم حتی به مرغان آسمان هم نمی‌رسید.

### «سرشلوغی‌های خدا»

پارسال همین موقع هابود که داشتیم زیر آفتاب داغ دعای عرفه می‌خواندیم بچه‌ها مدام پیش مادرهایشان از گرما ناله می‌کردند و مادرها با چشمان اشک‌بار به قد و بالای کودک‌شان نگاه می‌کردند و آرام دست‌شان را بر گونه‌های فرزندشان می‌گذاشتند، آن موقع تمام دعاهایشان فراموش می‌شد و هر چه دعای خیر بود، نثار کودک‌شان می‌شد، بین جمعیت یک کودک از مادرش پرسید: مامان! خدا امروز سرش خیلی شلوغ می‌د؟ چون همه دارن دعا می‌کنن! منم دعا کنم خدا گوش میده؟ اما خدا به اندازه همه بود، مهربانی‌اش به همه می‌رسید، انگار روزهایی که خدا سرش شلوغ است وقت بیشتری برای تک‌تک بنده‌هایش دارد.

### «یک راه نسبتا ساده»

برای پیدا کردن نعمت‌های الهی لازم نیست در جست‌وجوی چیزهای عجیب و غریب باشیم، همین عطر خوش‌مزه غذای مادر که با عشق برای ما تهیه می‌کند و دستان پینه‌بسته زحمتکش پدر که دست نوازش روی سر ما می‌کشد، همین نعمت تحصیلی که در جهان بسیاری از کودکان از آن محرومند. نعمت امنیت وقتی هنوز کودکان زیادی در جنگ و کشتار در جهان چشم می‌گشایند و نعمت بازی کردن و شادی نعمت خندیدن و گریستن... نعمت دیدن این همه نشانه‌های الهی در جهان، ستاره‌ها، ماه زیبا، دریای